متن درسى مقطع دبيرستان

راه و رسم زندگى (6)

خِرَدورزى‏

محمد سبحانى‏نيا

ارزش و عظمت عقل و خرد، بر كسى پوشيده نيست. عقل، پايه انسانيت و پرورش عقل، ركن ركين تربيت آدمى است و همچون چراغى فروزان، بر تارك وجود انسان مى‏درخشد.

اساس همه پيشرفت‏هاى مادى و معنوى بشر در طول تاريخ، انديشه و تلاش خردورزان بوده است و امور مختلف انسان به دست عقل، تدبير مى‏شود. از اين‏رو همه برنامه‏ها و اقدامات تربيتى براى اين است كه انسان به مرتبه كمال عقلى دست يابد. همه كوشش‏ها بايد به اين سمت و سو حركت داده شود تا انسان، اهل تعقّل بار آيد و در رويارويى با مسائل، عقلانى رفتار كند و به تجزيه و تحليل خوب و بد بنشيند و بهترين را پيروى كند. در اين صورت از تحجّر و جمود و عوام‏زدگى و اباحى‏گرى به دور خواهد بود.

صرف وجود عقل در آدمى، نمى‏تواند خوش‏بختى او را تضمين كند، بلكه با استفاده از اين گوهر ارزش‏مند و پرورش و حكومت آن، مى‏توان به حيات انسانى و متعالى نايل شد.

اگر به عوامل موفقيت و شكست افراد، درست بنگريم متوجه مى‏شويم كسانى كه افكار و رفتار عاقلانه‏اى داشته‏اند و در وقت مناسب تصميم حكيمانه‏اى گرفته‏اند، به موفقيت‏هاى بزرگ دست يافته‏اند؛ اما آنان كه درست نينديشيده‏اند و به افكار غير واقعى روى آورده‏اند، رفتارى نامعقول داشته و از رسيدن به هدف باز مانده‏اند. اين گروه به جاى تحليل منطقى از مسائل، به دنبال بهانه‏جويى‏اند و از زمين و زمان شكايت مى‏كنند و همه ناكامى‏ها را به پاى سرنوشت و قضا و قدر مى‏نويسند و خود را كم شانس و نگون‏بخت معرفى مى‏كنند. در حالى كه اگر خوب فكر كنند مى‏فهمند كه ريشه بسيارى از مشكلات را بايد در عدم تدبير، شتاب‏زدگى، ضعف در تصميم‏گيرى، عدم استفاده صحيح از وقت و بى‏نظمى، جست‏وجو كرد.

مهم‏ترين راه حل در هر مسئله و يا اتفاقى كه براى جوان پيش مى‏آيد، تعقّل و تفكر صحيح است كه خود به خود، موجب به دست آوردن مهارت در حل مسئله خواهد بود. اصولاً تفكر صحيح، رفتار صحيح را در پى خواهد داشت.

تفكر و تعقّل منطقى به ما كمك مى‏كند كه درباره خود و ديگران، عاقلانه داورى كنيم و با عينك خوش‏بينى به همه بنگريم و به دليل داشتن يا نداشتن امكانات و يا ضعف‏ها و كمبودها، خود يا ديگران را دائماً سرزنش نكنيم و جلو احساسات و هيجانات مخصوص دوره جوانى را بگيريم و از تجربه ديگران استفاده كنيم و قبل از هر عمل يا تصميمى، موضوع را آگاهانه بررسى نماييم و خود را محكوم به شكست ندانيم.

از آن‏جا كه خردورزى، مقوله‏اى است كه بر رفتار و تصميم‏گيرى‏ها و عكس‏العمل‏هاى آدمى در عرصه‏هاى مختلف، سايه افكنده و در مراحل گوناگون با او درگير است، در اين شماره، به اختصار به اين موضوع مى‏پردازيم.

مفهوم لغوى عقل‏

عقل، واژه‏اى عربى است كه معادل آن در فارسى، خرد است. از نظر لغوى، عقل و عقال از يك ريشه‏اند و به معناى بستن و محدود كردن است. عقال يعنى زانوبند شتر كه به وسيله آن، زانوى شتر سركش، بسته مى‏شود و طغيان‏گرى‏اش مهار مى‏گردد. به همين دليل عقل در لغت، به معناى امساك و استمساك(1) آمده است.

شايد به عقل آدمى، از اين حيث عقل مى‏گويند كه انسان به وسيله آن، از رهايى مطلق و بى‏انضباطى انديشه‏اى نجات مى‏يابد و به افكار و آراى خود نظم و انتظام مى‏بخشد.

گاهى عقل از طريق آثار و عوارض و لوازم آن تعريف شده است؛ مانند: «عقل، قوّه شناسايى مجهولات و حابس از اقوال و افعال مذموم» است(2) يا «نورى‏[است‏] روحانى كه نفس به وسيله آن، علوم بديهى و نظرى را درك مى‏كند... و گاه از عقل، حالتى مقدماتى براى ارتكاب خير و اجتناب از شر اراده مى‏شود.»(3)

مفهوم اصطلاحى عقل‏

در منابع دينى، از عقل تفسير ديگرى شده است. امام صادق (ع) مى‏فرمايد: از امام على (ع) سؤال كردند: عقل چيست؟ در جواب فرمود: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان؛(4) عقل، چيزى است كه به واسطه آن، خداوند عبادت شود و كسب درجات بهشتى فراهم گردد». راوى مى‏گويد: به امام صادق (ع) عرض كردم: آيا در معاويه هم اين عقل بود؟ حضرت فرمود: آن‏چه در معاويه بود عقل نبود، بلكه شيطنت بود؛ آن شبيه عقل است، ولى عقل نيست.

به طور كلى در روايات معصومين (عليهم السلام) عقل بر امورى اطلاق شده است:

1 - تعادل روانى: عاقل به كسى گفته مى‏شود كه ديوانه نباشد و بتواند خوبى و بدى را از يك‏ديگر تشخيص دهد. عقل به اين معنا، از شرايط عامه تكليف و ملاك ثواب و عقاب است.

2 - تدبير صحيح زندگى (عقل معاش): گاهى عقل بر تدبير و برنامه‏ريزى انسان در امور زندگى اطلاق مى‏شود كه عقل معاش نام دارد.

3 - رفتار خردورزانه: در بسيارى از روايات، وقتى سخن از عقل و عاقل به ميان مى‏آيد اين معنا اراده شده است؛ يعنى عاقل كسى است كه در تمامى عرصه‏ها همه حركات و سكناتش، حكيمانه و خردمندانه باشد.

اقسام عقل‏

با توجه به كاركرد عقل، مى‏توان آن را به چند قسم تقسيم كرد:

1 - عقل نظرى: عقل نظرى، منشأ فعاليت‏هاى علمى انسان است و به بيان ديگر، قوّه تشخيص و شناسايى حق و باطل در قلمرو شناخت‏هاى نظرى، و شناخت خير و شر در قلمرو شناخت‏هاى عملى است. رواياتى كه دست‏يابى به علم و حكمت و خودشناسى و خداشناسى و دين‏شناسى را از رهگذر عقل مى‏داند، ناظر به عقل نظرى است. در اين صورت، ارتباط خاص و دو سويه‏اى ميان عقل و دين وجود دارد؛ مثلاً امام على (ع) مى‏فرمايد: عقل، اصل و منشأ علم و دعوت كننده به فهم است.(5) در جاى ديگر مى‏فرمايد: برترين عقل، خودشناسى است.(6)

2 - عقل عملى: منظور از عقل عملى، قوّه بازدارنده از اعمال ناپسند و سوق دهنده به اعمال پسنديده است. از اين‏رو امام على (ع) آن را سرچشمه همه فضايل اخلاقى (اعم از ملكات و اعمال اخلاقى) دانسته‏اند؛ مثلاً آن حضرت سخاوت و حيا و مدارا كردن با مردم را نتيجه عقل‏گرايى و خردورزى بر شمرده‏اند(7) و در يك سخن جامع فرموده‏اند: آن‏كه عقلش كمال يابد، رفتارش نيكو گردد.(8)

3 - عقل ابزارى: عقل ابزارى، معطوف به معاش و زندگى دنيوى است. با اين عقل، انسان با حساب‏گرى، وقايع آينده را پيش‏بينى مى‏كند و با استفاده از آن، به معاش خود سامان مى‏دهد. امام على (ع) در اين‏باره مى‏فرمايد: بهترين دليل بر زيادتى عقل، حسن تدبير است.(9) در جاى ديگر فرموده‏اند: برترين مردم در عقل، بهترين آنهاست در تقدير و برنامه‏ريزى معاش خود.(10)

رابطه عقل و دين‏

يكى از مسائل مهم كه در طول تاريخ همواره براى بشر مطرح بوده و هست، نوع رابطه و تعامل ميان عقل و دين است. انسان به طور طبيعى هم با دين و هم با عقل سر و كار دارد و نمى‏تواند از يكى از آن دو غافل باشد.

اين بحث، دامنه گسترده‏اى دارد كه در اين مقاله، مجال طرح مفصّل آن نيست. در شماره 54 و 56 مجله به اين موضوع پرداخته شده است. اما به اختصار مى‏گوييم: نه تنها عقل و دين در برابر يك‏ديگر نيستند، بلكه مكمّل هم هستند؛ يعنى بدون عقل، دينِ كامل، سالم و صحيح و منطقى به وجود نخواهد آمد و بدون دينِ جامع و صحيح، عقل آدمى مسئوليت اصلى خودش را كه هدايت قواى زير مجموعه و تشخيص درست مسائل است، نمى‏تواند ايفا نمايد.

نياز آدمى به عقل و دين در اين دو حديث بيان شده است: امام على (ع) مى‏فرمايد: «الدين لا يصلحه الا العقل؛(11) چيزى جز عقل، دين را اصلاح نمى‏كند». و در جاى ديگر مى‏فرمايد: «على قدر العقل يكون الدين؛(12) دين انسان‏ها به اندازه عقل آنهاست.»

دليل اين كلام روشن است، زيرا بسيارى از اعتقادات و باورهاى دينى مانند اصل وجود خدا و نبوت، با عقل اثبات مى‏شود. يكى از مشكلات بشر در گذشته و حال، توجه به يكى از اين دو و غفلت از ديگرى است؛ يعنى افرادى، جانب دين را گرفته و از تعقّل جدا شده‏اند و عده‏اى ديگر، جانب تعقّل (عقل ابزارى) را گرفته و دين را كنار گذاشته‏اند. اين دو گروه، منشأ مصيبت‏هايى در جامعه شده‏اند. بر اين اساس، امام على (ع) مى‏فرمايد: عبادت كننده نادان، همچون خر آسياب است كه به گِرد خود مى‏گردد و گامى به پيش نمى‏رود.(13)

مصداق اين حديث، گروه خوارج‏اند كه به ظاهر افرادى متعبّد و معتقد و قارى قرآن بودند اما به تعبير استاد مطهرى (ره)، جاهل و سبك مغز و كم عقل بلكه مخالف فكر و تعقّل در كار دين بودند.(14) امام على (ع) در توصيف آنها مى‏فرمايد: «و انتم معاشِرُ أخفّاءُ الْهام، سُفهاء الاحلام».(15)

گروهى در محضر پيامبر (ص) فردى را ستودند و از خصلت‏هاى نيك او ياد كردند. حضرت فرمود: عقل آن مرد چگونه است؟ گفتند: اى پيامبر! ما از كوشش او در عبادت و ديگر خوبى‏هاى او سخن مى‏گوييم و شما درباره عقل او مى‏پرسى؟ حضرت فرمود: مرد احمق به سبب حماقت خود، بيش از انسان گناه‏كار به گناه آلوده مى‏گردد. فرداى قيامت درجات بندگان خدا و دست‏يابى ايشان به قرب پروردگار، به اندازه عقل‏هاى آنان است.(16)

از بعضى روايات بر مى‏آيد كه در دين‏دارىِ كسى كه تعقّل ندارد بايد شك كرد. رسول اكرم (ص) مى‏فرمايد: انسان به وسيله خرد و عقل، به نيكى‏ها دست مى‏يابد. هر كس عقل ندارد دين ندارد.(17)

از طرفى ديگر، در عقل و خرد كسى كه دين ندارد هم بايد ترديد كرد، زيرا اگر عقل، مغلوب هواى نفس نباشد حق را مى‏يابد.

آثار مشترك عقل و دين‏

1 - اصل اعتماد: اعتماد و اطمينان به انسان‏ها در گرو تعميق روابط دينى و عقلانيت است. اگر كسى فاقد يكى از اين دو باشد نمى‏تواند به عهد و پيمانش اعتماد كرد. امام على (ع) مى‏فرمايد: «لا تثقن بعهد من لا دين له؛(18) به عهد و پيمان كسى كه دين ندارد اطمينان نداشته باشيد.»

آن حضرت شبيه اين جمله را در مورد خردورزى فرموده است: «لا يوثق بعهد من لا عقل له؛(19) به عهد و پيمان كسى كه عقل ندارد نمى‏توان اعتماد كرد.»

2 - پاى‏بندى به ارزش‏ها: در سايه عقل و دين مى‏توان به فضايل انسانى، وفادار بود. امام على (ع) مى‏فرمايد: «الدين تقيد عن المحارم؛(20) دين، انسان را از ارتكاب گناهان مانع مى‏شود». و در مورد عاقل نيز مى‏فرمايد: «العاقل من تورع عن الذنوب و تنزه عن العيوب؛(21) عاقل كسى است كه از گناهان پرهيز مى‏كند و خود را از عيب‏ها پاك مى‏سازد.»

3 - مقاومت و ايستادگى: ملازم حق بودن و دفاع از حق و استقامت، از مشتركات دين و عقل به شمار مى‏رود. امام على (ع) مى‏فرمايد: «ثمرة العقل، الاستقامة؛(22) نتيجه عقل، استقامت در كارهاست» و در باب دين نيز مى‏فرمايد: صيانت و سلامتى هر شخصى به اندازه ديانت اوست.(23)

در مجموع مى‏توان گفت: بين عقل و دين رابطه دوسويه است؛ يعنى عقل در دين و دين در عقل، تأثير مثبت دارد. امام على (ع) دين و ادب را نتيجه عقل دانسته‏اند.(24)

در برخى از احاديث نيز عقل، حجّت باطنى و پيامبران، حجّت ظاهرى قلمداد شده‏اند.(25)

همان‏گونه كه عقل در ديانت انسان تأثير دارد، دين نيز در خردورزى او مؤثر است. امام على (ع) يكى از فلسفه‏هاى بعثت پيامبران را آشكار كردن گنجينه عقول بشرى ذكر كرده‏اند؛(26) يعنى بدون تذكر و برانگيختن پيامبران، آدمى از معلومات فطرى و ذاتى عقل خود، غافل است. پس يكى از كارهاى دين، به فعليت در آوردن عقل و معلومات فطرى است. افزون بر آن، دين، چراغ عقل را شعله‏ورتر مى‏كند. امام على (ع) مى‏فرمايد: ياد خدا، روشناى عقل است.(27)

بنابر اين، تفكرِ تضاد و تناقى ميان تعقّل و تديّن، ناشى از عدم شناخت عقل و دين و ارائه تعريف نادرست از اين دو مقوله ارزش‏مند است. يكى از لطيف‏ترين تعابيرى كه رابطه عقل و دين را ترسيم مى‏كند روايتى است كه از امام على (ع) نقل شده است: جبرئيل بر آدم نازل شد و گفت: من مأمورم تو را ميان يكى از اين سه موهبت، مخيّر كنم تا يكى از برگزينى و بقيه را رها كنى. آدم گفت: آنها چيست؟ جبرئيل پاسخ داد: عقل و حيا و دين. آدم گفت: من عقل را برگزيدم. جبرئيل به حيا و دين گفت: او را رها كنيد. گفتند: ما مأموريم همه جا با عقل باشيم و از آن جدا نشويم. جبرئيل گفت: حال كه چنين است به مأموريت خود عمل كنيد، سپس به آسمان صعود كرد.(28)

جاى‏گاه خردورزى در اسلام‏

اسلام براى انديشه و خردورزى و صاحبان عقل و خرد، ارزشى والا و حياتى قائل است. در قرآن، بيش از هزار بار كلمه «علم و مشتقات آن» كه نشانه بارورى خرد است، تكرار شده و افزون بر هفده آيه به طور صريح انسان را به تفكر دعوت كرده و بيش از ده آيه با كلمه «انظروا؛ دقت كنيد» شروع شده و بيش از پنجاه مورد نيز كلمه «عقل و مشتقاتش» به كار رفته است.

قرآن مجيد انسان‏هايى را كه از خرد نورانى بهره‏اى نبرده‏اند، نازل‏ترين موجودات شمرده و فرموده است: «ان شر الدّوابّ عندالله الصم البكم الذين لا يعقلون؛(29) بدترين جنبندگان در نزد خدا، كران و گنگانند كه خرد را به كار نمى‏بندند.»

اين كتاب الهى دليل ورود بسيارى از جن و انس را به جهنم، عدم تعقّل ذكر كرده(30) و از زبان اهل جهنم مى‏فرمايد: «و قالوا لو كنّا نسمع او نعقل ما كنّا فى اصحاب السعير؛ مى‏گويند: اگر ما گوش شنوا داشتيم يا تعقّل مى‏كرديم، در ميان دوزخيان نبوديم.»(31)

شواهد فراوانى نشان مى‏دهد كه اسلام منزلتى والا براى عقل قائل است كه به مهم‏ترين آنها اشاره مى‏كنيم:

1 - قوام انسان: ركن اساسى انسانيت و وجه مميّز او از حيوان، عقل و خرد است. پيامبر اسلام (ص) مى‏فرمايد: «قوام المرء عقله؛(32) ركن نگاه دارنده انسان، خرد اوست». امام على (ع) نيز مى‏فرمايد: «الانسان بعقله؛(33) انسان به عقل خود انسان است.»

آن حضرت در حديثى ديگر تفاوت انسان و حيوان و فرشته را بدين‏گونه بيان فرموده‏اند: خداوند در فرشتگان، عقلى بدون شهوت نهاد و در چارپايان، شهوت بدون عقل و در فرزندان آدم، هر دو را قرار داد. پس هر كه عقلش بر شهوتش غالب گشت، از فرشتگان برتر و هر كس شهوتش بر عقلش پيروز شد، از چارپايان بدتر است.(34)

اى برادر تو همه انديشه‏اى‏

ما بقى خود استخوان و ريشه‏اى

گل گل است انديشه تو گلشنى‏

ور بود خارى تو هيمه گُلخنى‏

2 - هديه الهى: خداوند نعمت‏هاى فراوانى به انسان ارزانى داشته كه در بين آنها، نعمت عقل برجستگى خاصى دارد. امام رضا (ع) مى‏فرمايد: «العقل حباءٌ من الله؛(35) خرد، هديه خداوند است». رسول اكرم (ص) نيز مى‏فرمايد: خداوند نعمتى را بين بندگانش تقسيم نكرده كه برتر از نعمت عقل باشد.(36)

3 - برترين عبادت: عده‏اى به غلط، عبادت را در نماز و روزه منحصر كرده‏اند، در حالى كه از ديدگاه اسلام، انديشيدن، برترين عبادت است.(37) امام رضا (ع) عبادت اصلى را در زيادى انديشيدن مى‏داند و مى‏فرمايد: عبادت، در زيادى روزه و نماز نيست، بلكه بسيار انديشيدن در امر خداوند است.(38)

شايد دليلش آن باشد كه فكر صحيح، موجب توجه به نماز و روزه و لذت بردن از آن دو، و نيز عمل كردن به ارزش‏هاى متعالى مى‏گردد.

4 - حجّت باطنى: امام كاظم (ع) مى‏فرمايد: خداوند بر مردم دو حجّت دارد: حجّت آشكار و حجّت پنهان. حجّت آشكار، رسولان و پيامبران و امامان، و حجّت پنهان، عقل مردم است.(39)

5 - معيار ارزش‏گذارى: هر چند در ميان مردم، رشد ظاهرى و تقويمى، مقياس و ملاك براى ارزش‏گذارى است اما در اسلام، ارزش اعمال هر فردى بستگى به بلوغ عقلانى وى دارد. امام صادق (ع) به نقل از رسول اكرم (ص) فرموده‏اند: «اذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا فى حسن عقله فانّما يجازى بعقله؛(40) اگر از احوال شايسته و صفات نيك فردى به شما خبر دادند، از ميزان عقل و خردش بپرسيد كه ارزش و پاداش انسان‏ها به عقل آنهاست.»

6 - بزرگ‏ترين خلقت: پيامبر اسلام (ص) مى‏فرمايد: خداوند عقل را آفريد و به او فرمود: رو كن، پس او رو كرد. سپس فرمود: برگرد، پس او برگشت. آن‏گاه خداى تبارك و تعالى فرمود: به عزت و جلالم سوگند كه من آفريده‏اى از تو بزرگ‏تر و فرمانبردارتر نيافريدم. به تو آغاز مى‏كنم و به تو بر مى‏گردانم؛ معيار ثواب و كيفر تويى.(41)

آثار خردورزى‏

1 - سرچشمه صفات نيك: تمام صفات اخلاقى و رفتارهاى نيك، ريشه در عقل و خرد انسانى دارد. پيامبر اكرم (ص) مى‏فرمايد: از عقل، بردبارى نشأت گرفت و از بردبارى، دانش و از دانش، هوش‏يارى و از هوش‏يارى، پاك‏دامنى و از پاك‏دامنى، خويشتن‏دارى و از خويشتن‏دارى، حيا و از حيا، وقار و از وقار، پايدارى بر كار خوب و از پايدارى بر كار خوب، بيزارى از كار بد و از بيزارى از كار بد، پيروى از اندرزگو.(42)

2 - سامان‏دهى امور: عقل، منشأ صلاح و سامان و خير و خوبى است. امام على (ع) مى‏فرمايد: «العقل مصلح كل امر؛(43) عقل به سامان آورنده هر امرى است.»

3 - عامل تقرّب به خدا: پيامبر اكرم (ص) مى‏فرمايد: مردم در فرداى قيامت به اندازه خردشان به درجات بهشتى مى‏رسند و به پروردگارشان تقرّب مى‏يابند.(44)

4 - كنترل غرايز: يكى از مشكلات جوانان، طغيان غرايز و احساسات و تمايلات نفسانى است. در عصر حاضر با ظهور فرآورده‏هاى جديد هنرى و توسعه رسانه‏هاى تبليغاتى و پيچيدگى وسايل ارتباطى و تنوع خواسته‏ها، محصولات فرهنگى و ورود به دهكده جهانى از طريق ماهواره و اينترنت، دسترسى جوانان به محصولات مبتذل فرهنگى اعم از فيلم و تصوير، آسان گرديده است. استكبار جهانى به تعبير مقام معظم رهبرى، با شبيخون فرهنگى خود، دل‏هاى پاك جوانان را نشانه گرفته و در كمينشان نشسته است.

به راستى راه مقابله با اين تهاجم گسترده چيست و جوانان ما چگونه مى‏توانند در برابر امواج سهمگين عوامل فساد بايستند و از آلوده شدن به گناه پرهيز نمايند؟

تنها كارى كه جوانان ما براى مقابله با اين تهاجم مى‏توانند انجام دهند مجهز كردن خودشان به سلاح ايمان و خردورزى است. حتى ايمان هم زمانى براى آنان سودمند است كه هم‏گام و همراه با تعقّل و تفكر منطقى باشد. امام على (ع) مى‏فرمايد: «لا يستعان على الدهر الا بالعقل؛(45)بر روزگار نمى‏توان پيروز شد، مگر با تعقّل و تفكر.»

پيامبر اكرم (ص) مى‏فرمايد: «لكل شى آلة و عدّة و آلة المؤمن و عدّته العقل؛(46) براى هر چيزى ابزار و ساز و برگى است و ابزار و ساز و برگ مؤمن، عقل است.»

اگر هر جوانى عقل خود را به كار بيندازد و آن را حاكم قرار دهد، مى‏تواند با تحليل منطقى از مسائل و محاسبه سود و زيان هر عملى، نفس خود را مهار كند و غرايز درونى‏اش را تعديل نمايد.

5 - پاك‏دامنى: يكى از آثار خردورزى، عفت و پاك‏دامنى است. امام على (ع) مى‏فرمايد: «من عقل عفّ؛(47) هر كه عاقل باشد عفت پيشه مى‏كند». شايد دليلش آن باشد كه عاقل با دورانديشى خود، سرانجامِ شهوت‏رانى و لذت‏طلبى را كه ذلت دنيا و آخرت است، مى‏بيند و لذت هميشگى را بر لذت آنى ترجيح مى‏دهد و به سخن امام على (ع) مى‏انديشد كه فرموده است: در لذتى كه موجب ندامت باشد و شهوتى كه رنج و زحمت در پى داشته باشد، خيرى نيست.(48)

نياز عقل به بعثت‏

آن‏چه در اهميت عقل و خرد گفته شد، نبايد اين باور را پديد آورد كه با وجود اين گوهر ارزش‏مند، نيازى به وحى و بعثت پيامبران نيست، زيرا توجه به نقش كليدى احساسات و عواطف در اعمال، گوياى اين حقيقت است كه هدايت و راه‏يابى انسان به كمال و رستگارى، فقط به عقل و خرد او بستگى ندارد، بلكه بايد ترتيبى انديشيد تا احساسات و عواطف آدمى هم، او را يارى دهند و خود مانعى بر سر راه نباشند. متأسفانه نه تنها عقل گاهى مغلوب هوا و هوس مى‏شود و هدايت و سكان‏دارى كشتى وجود آدمى را به احساسات واگذار مى‏كند، بلكه چه بسا خود نيز همچون برده‏اى در خدمت آن، قرار مى‏گيرد. امام على (ع) مى‏فرمايد: «كم من عقل اسير عند هوى امير؛(49) چه بسيار عقلى كه در دست هوا و هوسى كه امير است، اسير مى‏باشد.»

وقتى كه تمايلات سركش مى‏خواهند پر و بال عقل را بشكنند، تكيه‏گاهى لازم است كه به مدد آن، در برابر طوفان غرايز مقاومت كند و آن، نيروى ايمان است كه در سايه بعثت پيامبران و وحى و تعاليم انبيا حاصل مى‏شود. خداوند بر اساس لطف خود، پيامبران را مى‏فرستد تا چراغ خرد شعله‏ورتر شود.

عوامل پرورش خردورزى‏

در رشد و شكوفايى عقل، اسباب و عواملى تأثير دارند. بعضى از آنها عبارت‏اند از:

1 - تفكر: اساس حيات انسانى، تفكر است. تفكر، استعدادهاى پنهان آدمى را آشكار مى‏كند و خرد او را از قوّه به فعل در مى‏آورد و زمينه رشد او را فراهم مى‏آورد. امام على (ع) مى‏فرمايد: «الفكر ينير اللّبّ؛(50) تفكر، عقل را روشن مى‏كند». امام كاظم (ع) انديشيدن را نشانه و راهنماى خردمند و عاقل دانسته است.(51)

تفكر، هم بر عقل نظرى كه در حوزه شناختى هست‏ها و نيست‏هاست و هم بر عقل عملى كه در حوزه رفتارى و بايدها و نبايدهاست، تأثير مى‏گذارد. در بخش نخست، موجب بصيرت و فهم و درك انسان مى‏شود(52) و در بخش دوم، عمل انسان را تصحيح مى‏كند. امام على (ع) مى‏فرمايد: بر تو باد به انديشيدن، زيرا موجب رشد و نجات از گمراهى و اصلاح كننده اعمال است.(53)

بر اين اساس، اسلام بر درست انديشيدن تأكيد كرده است تا جايى كه پيامبر اسلام (ص) ساعتى انديشيدن را برتر از يك سال عبادت دانسته‏اند.(54) البته هر تفكرى عبادت نيست، بلكه تفكرى كه در رشد و سعادت و تكامل انسان مؤثر باشد؛ مانند تفكر در طبيعت، تاريخ ملت‏ها، جهان خلقت، سراى ابدى و... .

رشد و شكوفايى هر استعدادى، منوط به كارگيرى آن است. در حيطه ذهن و عقل، تفكر باعث اتقان و استحكام معلومات مى‏گردد و عادت به استفاده از عقل و به كارگيرى آن در مسير زندگى، باعث بارورى و تكامل عقل، مى‏شود. نكته مهم در اين‏جا، عمق‏بخشى به انديشه است. امام على (ع) مى‏فرمايد: آل محمد (ص) دين را توأم با عقل و عمل درك مى‏كردند و فقط به شنيدن و نقل كردن بسنده نمى‏كردند.(55) شايد ترغيب قرآن به تدبر و تعمّق در پديده‏هاى جهان، ناظر به اين امر حياتى باشد.

2 - علم‏آموزى: يكى از راه‏هاى رشد و نمو عقل، علم‏آموزى است. امام على (ع) مى‏فرمايد: «العقل غريزة تزيد بالعلم و التجارب؛(56) عقل، سرشتى است كه با علم و تجربه زياد مى‏گردد»؛ يعنى عقل از ابتداى تولد، به صورت بالقوّه در وجود انسان به وديعت نهاده شده است و با علم‏آموزى، زمينه به فعليت رسيدن آن فراهم مى‏شود. آن حضرت در جايى ديگر، علم را چراغ و روشنايى عقل دانسته‏اند.(57) البته منظور از علم، فقط حفظ مطالب و افزايش معلومات نيست، بلكه مراد فهم صحيح مطالب است.

3 - تجربه‏اندوزى: روش ديگر براى پرورش عقل، تجربه‏اندوزى است. روايات اسلامى نشان دهنده ارتباط ميان تجربه‏اندوزى و عقل‏افزايى است. انسان با كسب هر تجربه‏اى، عقل فطرى و طبيعى‏اش به كمال دست مى‏يابد و از دانش و بينشى تازه برخوردار مى‏گردد. امام على (ع) مى‏فرمايد: تجربه‏ها تمام نشدنى و عاقل از ناحيه آنها در زيادت است.(58) آن حضرت، حفظ و نگه‏دارى از تجارب را در رأس خردورزى دانسته‏اند.(59)

4 - تزكيه نفس: شايد تعجب كنيد كه چه رابطه‏اى ميان خردورزى و تزكيه نفس وجود دارد؟ اما با دقت و تأمل در تأثير نفسانيات و هواهاى نفسانى در عقل مى‏توان گفت تمايلات نفسانى، قواى ادراكى آدمى را مختل مى‏سازد و به مركز فرماندهى انسان يعنى «عقل» يورش مى‏برد و آن را به بند مى‏كشاند. از اين‏رو امام على (ع) مى‏فرمايد: هوا، آفت عقل است.(60)

تزكيه نفس، روشى براى آزادسازى عقل از بند هواى نفس است. امام على (ع) مى‏فرمايد: با شهوت خود جهاد كن و بر غضب خويش غلبه نما و با عادات بد خود مخالفت كن تا نفست پاكيزه گردد و عقلت كامل شود.(61)

5 - بهره‏گيرى از ديدگاه‏هاى مختلف: در منطق قرآن، راه دست‏يابى به عقل سليم و خردورزى، استقبال از افكار گوناگون و بررسى آنهاست. از اين رو بشارت مى‏دهد به كسانى كه سخن‏ها را مى‏شنوند و بهترين آنها را بر مى‏گزينند: «الذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنة».(62)

استاد مطهرى مى‏گويد: «اين‏جا كلمه سماع هم نيست، بلكه يستمعون القول است؛ يعنى به سخنان گوش فرا مى‏دهند و در سخنان دقت مى‏كنند و نقادى مى‏كنند و آن را كه بهترين است انتخاب مى‏كنند. آن وقت مى‏فرمايد: چنين كسانى هستند كه خدا آنها را هدايت كرده و اينها به راستى صاحبان عقل هستند.»(63)

لازمه عقلانيت، تحمل آرا و تضارب افكار و ارائه تحليل درست از آنهاست. امام على (ع) مى‏فرمايد: «ألا و انّ اللّبيب من استقبل وجوه الاراء بفكر صائب و نظر فى العواقب؛(64) عاقل و انديشمند كسى است كه از نظريات گوناگون، استقبال كرده و با تحليل درست با آنها برخورد مى‏نمايد و از لوازم و تبعات آن غفلت نكرده و به آينده و نتايج آن مى‏انديشد.»

6 - دليل‏جويى: يكى از عوامل پرورش قوّه تعقّل در انسان، دليل‏جويى است. اين عامل در پذيرش مطالب ديگران، يا در ارائه آن از جانب خود شخص، بايد مورد نظر قرار گيرد. قرآن مجيد همه را به دليل‏جويى و درخواست برهان از مدعيان، تشويق مى‏كند و كسانى را كه براى مطالب خود برهان نمى‏آورند، غير صادق مى‏شمارد.(65)

افراد خيال‏پرداز چون واقع‏نگر نيستند، از ارائه دليل فرار مى‏كنند، لذا به تدريج عقلشان كم‏فروغ مى‏گردد، زيرا دليل‏جويى، روشن‏گرى عقل را بيشتر مى‏كند. قرآن كريم در قالب بيان آيات و نشانه‏هاى پروردگار، در صدد ارائه دليل و برهان براى دست‏يابى به راه‏بردهاى عقلى است(66) تا از اين طريق انسان‏ها به سوى خدا حركت كنند.

عوامل ركود خردورزى‏

همان‏طورى كه عواملى در پرورش و شكوفايى انديشه دخيل است، عواملى نيز خردورزى را تهديد مى‏كند و موجب ركود و سستى انديشه مى‏شود كه مهم‏ترين آنها عبارت‏اند از:

1 - هواى نفس: يكى از بزرگ‏ترين آفات خردورزى، پيروى از هواى نفس است. امام على (ع) مى‏فرمايد: «آفة العقل الهوى؛(67) آفت عقل، هواى نفس است». و نيز فرموده‏اند: بسا عقلى كه اسير فرمان هواست.(68)

خودبينى، چشم حقيقت بين آدمى را كور مى‏كند و از درك صحيح باز مى‏دارد. امام على (ع) خودبينى را يكى از حسد ورزان به عقل خوانده(69) و در جايى ديگر، بدترين آفت‏هاى عقل را خود برتر بينى معرفى نموده است.(70)

حقيقت سرايى است آراسته‏

هوا و هوس گرد برخاسته‏

نبينى كه هر جا كه برخاست گرد

نبيند نظر گرچه بيناست مرد

2 - آرزوهاى طولانى: امام على (ع) مى‏فرمايد: بدانيد كه آرزوها، خرد را به غفلت وا مى‏دارد.(71)

3 - حبّ و بغض: حبّ و بغض يا دل‏بستگى‏هاى غير معقول و كينه‏توزى، چون پرده‏اى هستند كه نور خرد را خاموش مى‏كنند. امام على (ع) مى‏فرمايد: كسى كه به چيزى دل‏بستگى پيدا كند، ديدش كم و قلبش مريض مى‏شود. در اين صورت با چشم غير سالم نظر مى‏كند و با گوش غير شنوا مى‏شنود و شهوات، عقلش را از بين مى‏برد.(72) كسى كه دچار خشم و غضب شد، نمى‏تواند آگاهانه حركت كند. از اين‏رو امام على (ع) مى‏فرمايد: «الغضب يفسد الالباب و يبعد من الصواب؛(73) غضب باعث فساد عقل‏ها و دورى از صواب مى‏شود.»

4 - طمع‏ورزى: يكى از آفات و موانع جدّى خردورزى كه آدمى را از مرتبه انسانى تنزل مى‏دهد و در نهايت به هلاكت او مى‏انجامد، طمع‏ورزى است. امام على (ع) مى‏فرمايد: «أكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع؛(74) قربان‏گاه خردها را بيشتر آن‏جا توان يافت كه برق طمع‏ها جستن مى‏كند.»

هر كه را حرص و طمع از راه برد

عاقبت ناكامش اندر چاه برد

5 - سنّت‏گرايى منفى: پذيرش اعتقادات و باورهاى نسل‏هاى گذشته و تقليد از نياكان بدون بررسى و تحقيق، عامل مهمى در ركود انديشه به حساب مى‏آيد. استاد مطهرى مى‏گويد: «قرآن اساسش بر مذمت كسانى است كه اسير تقليد و پيروى از آبا و گذشتگان هستند و تعقّل و فكر نمى‏كنند تا خودشان را از اين اسارت آزاد كنند. هدف قرآن تربيت است؛ يعنى در واقع مى‏خواهد افراد را بيدار كند كه مقياس و معيار بايد تشخيص و عقل و فكر باشد، نه صرف اين‏كه پدران ما چنين كردند، ما هم چنين مى‏كنيم.»(75)

مطلبى كه براى استاد مطهرى جالب بوده اين است كه هيچ پيامبرى مردم را دعوت نكرد مگر آن‏كه حرف مخالفان اين بود كه مى‏گفتند: ما پدران خود را بر اين راه يافته‏ايم و ما از آنها پيروى مى‏كنيم.(76)

در عوض، پيامبران مردم را متوجه اين اِشكال عمومى كرده و مى‏فرمودند: «أو لو كان آباءهم لا يعقلون شيئاً و لا يهتدون؛(77) آيا اگر پدرانتان عقلشان به جايى نمى‏رسيد باز هم شما بايد از آنها پيروى كنيد.»

اگر خوب دقت كنيم مى‏بينيم بعضى از آداب و رسوم ما مبنا و اساس منطقى ندارد؛ مانند مراسم چهارشنبه سورى و نظاير آن كه هر ساله عده‏اى را به كام مرگ مى‏كشاند.

وقتى از برگزار كنندگان اين مراسم مى‏پرسم راز و رمز آن چيست؟ فقط مى‏گويند: از آداب و رسوم پيشينيان است.

شايد اعتقادات و سنّت‏هاى گذشتگان براى خود آنها مذموم و غير صحيح نباشد و متناسب با فضاى فكرى زمان خودشان بوده است، اما اين دليل نمى‏شود كه با گذشت زمان و گسترش فرهنگ‏هاى نو، هم‏چنان بر آن سنّت‏ها پافشارى كنيم. البته ما با همه سنّت‏ها مخالف نيستيم، ولى معتقديم بايد آنها را با عقل و شرع بسنجيم و گزينش كنيم و براى هر كار خود دليل معقولى داشته باشيم.

6 - شخصيت‏زدگى: شخصيت‏زدگى و پيروى كوركورانه از افراد، سبب ركود انديشه و زوال استقلال فكرى مى‏شود. استحكام عقيده و ثبات آن، منوط به درونى كردن آن عقيده به وسيله خود انسان است. از اين‏رو هيچ اطمينانى وجود ندارد كه با تقليد ناصحيح از صاحبان قدرت و افراد مشهور، به راه راست هدايت شويم.

يكى از اشكالات مشركان، شخصيت‏زدگى آنها بود. قرآن مجيد مى‏فرمايد: كافران مى‏گويند: اى پروردگار ما! از سروران و بزرگ‏تران خويش اطاعت كرديم و آنها ما را گمراه كردند.(78)

البته حساب تقليد آگاهانه را بايد از تقليد كوركورانه جدا كرد، زيرا تقليد آگاهانه به معناى شخصيت‏زدگى نيست، بلكه پذيرفتن رأى يك كارشناس و خبره است كه عقل نيز پيروى از آن را پذيرفته است. عقل مى‏گويد: مسائل شرعى مانند امور ديگر، كارشناس دارد و كسى كه تخصص در آن مسائل ندارد طبيعى است كه به متخصص رجوع مى‏كند كه همان فقيه جامع الشرايط است. اين تفاوت مى‏كند با تقليد از هنرپيشه يا ورزش كار و... كه خود شخص با تجزيه و تحليل و بدون پيروى از آنها، مى‏تواند از استعداد عقلانى خود استفاده كند و خودش راه و رسم زندگى‏اش را ترسيم نمايد و قيافه و شكل و رنگ لباس و مرام خود را بر اساس صلاح‏ديد خويش مشخص سازد. بهترين شاهد بر اين‏كه اين‏گونه پيروى‏ها، عقلايى نيست، تغيير ناگهانى رسم و رسوم و مُدها و شكل‏هاى ظاهرى است. در حالى كه اگر آدمى بينش و منشى را با انديشه انتخاب كرد به راحتى آن را از دست نمى‏دهد.

7 - گرايش به اكثريت: تكيه بر آراى جمع، مبناى بى‏نيازى عقلانى نيست. هميشه روى آوردن اكثر مردم بر كارى، دليل بر درستى آن نيست و متأسفانه در جامعه كسانى هستند كه جو زده مى‏شوند و بر اساس رأى ديگران، تصميم مى‏گيرند و شعارشان اين است كه خواهى نشوى رسوا هم‏رنگ جماعت شو، در حالى كه قرآن، تبعيت بدون تفكر و تعقّل را از اكثريت ممنوع مى‏شمارد و مى‏فرمايد: اگر از بيشتر كسانى كه در اين زمين هستند پيروى كنى، تو را از راه خدا گمراه مى‏كنند؛ زيرا جز از گمان پيروى نمى‏كنند و جز به حدس و تخمين نمى‏پردازند.(79)

حكومت عدد و مبنا قرار دادن اكثريت در امور شخصى، انسان را از واقعيت دور مى‏سازد. البته مشورت و استفاده از عقل جمعى، با خودباختگى فرق دارد.

8 - تعصّب ناروا: پافشارى بر يك عقيده و عمل باعث مى‏شود انسان، آگاهانه و به عمد از عقل خود پيروى نكند. در اين صورت چراغ عقل به تدريج خاموش مى‏گردد. امام على (ع) مى‏فرمايد: «اللّجاجة تسلّ الرّأى؛(80) لجاجت، فكر و انديشه را ضايع مى‏سازد.»

نشانه‏هاى خردورزان‏ عاقل به چه كسى گفته مى‏شود؟

بسيارند كسانى كه ادعاى خردورزى مى‏كنند و گاهى خود را عاقل‏ترين مردم معرفى مى‏نمايند، در حالى كه واقعيت اين است كه به جاى عقل، از شيطنت و حيله‏گرى بهره برده‏اند و گمان مى‏كنند اگر بتوانند از هر وسيله و حربه‏اى به اهدافشان برسند، زيرك‏تر و باهوش‏ترند. همچون عمروعاص و معاويه كه براى هر كارى، حيله‏اى و براى هر راستى، دروغ پيش ساخته‏اى در دست داشتند. اين افراد از نظر دين، عاقل به حساب نمى‏آيند. امام على (ع) در مورد معاويه مى‏فرمايد: به خدا قسم، معاويه از من زيرك‏تر نيست، ولى او حيله مى‏كند و فسق و فجور مرتكب مى‏شود. اگر خداوند متعال دغل‏بازى را دشمن نمى‏داشت، من زيرك‏ترين مردم بودم.(81)

براى تشخيص اين امر، لازم است نشانه‏هاى خردمندان واقعى را از زبان پيشوايان دين بشناسيم.

1 - آراستگى به صفات پسنديده: پيامبر اكرم (ص) مى‏فرمايد: خردمند كسى است كه در برابر برخورد جاهلانه، بردبارى پيشه سازد و از كسى كه به او ستم كرده، در گذرد و به زير دست خويش، فروتن باشد و بر بالا دست خود در انجام كار نيك، سبقت گيرد و هرگاه بخواهد سخن گويد، تدبر كند؛ اگر خير است، بگويد و اگر بد است، خاموشى گزيند تا سالم بماند و چون با فتنه‏اى مواجه شود، به خدا پناه ببرد و دست و زبانش را نگاه دارد و چون فضيلتى بيند، آن را غنيمت شمارد و شرم و حيا از او جدا نشود و حرص از او بروز نكند. پس اينها ده خصلت است كه خردمند با آنها شناخته مى‏شود.(82)

2 - فراگيرى علم و نشر آن: رسول گرامى اسلام (ص) مى‏فرمايد: چهار چيز است كه هر خردمندى از امت من بايد به آنها پاى‏بند باشد. عرض شد: اى پيامبر خدا! آن چهار چيز چيست؟ فرمود: شنيدن علم، حفظ، نشر و عمل كردن به آن.(83)

3 - مدارا با مردم: يكى از اوصاف خردمندان، سازگارى با مردم است. رسول اكرم (ص) مى‏فرمايد: سرلوحه عقل پس از ايمان به خدا، مدارا كردن با مردم بدون فاصله گرفتن از حق است.(84)

4 - دورى از دنيا و آمادگى براى آخرت: بدون ترديد هر كسى كه كمترين بهره‏اى از عقل برده باشد، لحظه‏اى در جلب منافع خود درنگ نمى‏كند و همواره راهى را بر مى‏گزيند كه به بيشترين و با دوام‏ترين منفعت منتهى شود. اما مهم، تشخيص برترى آخرت بر دنيا و انتخاب مسير آخرت است كه فقط از عهده عقل ژرف‏انديش بر مى‏آيد. رسول اكرم (ص) مى‏فرمايد: از نشانه‏هاى خرد، دورى كردن از دنيا و خانه غرور و بازگشت به سوى خانه جاودان (آخرت) و زاد و توشه فراوان تهيه كردن براى سكونت در قبر و آمادگى براى روز حساب است.(85)

5 - حق‏مدارى: امام صادق (ع) مى‏فرمايد: عاقل كسى است كه در پاسخ به حق، رام باشد؛(86) يعنى حق‏مدار باشد.

6 - حفظ زبان: امام على (ع) مى‏فرمايد: «العاقل من عقل لسانه؛(87) عاقل كسى است كه زبانش را به بند كشد». منظور آن است كه انسان خردمند، با حساب و تدبير و سنجيده سخن مى‏گويد. آن حضرت در جايى ديگر فرموده است: قلب احمق، پشت زبانش و زبان عاقل، پشت قلبش است.(88)

7 - مشورت: امام على (ع) مى‏فرمايد: عاقل، خود را از مشورت و نظرخوانى ديگران بى‏نياز نمى‏داند.(89)

8 - اطاعت خدا: روزى مردى مسيحى، از اهالى نجران وارد مدينه شد كه زبانى گويا و رفتارى با وقار داشت. كسى گفت: اى رسول خدا! اين مرد مسيحى چقدر خردمند است؟ حضرت فرمود: خاموش باش، خردمند كسى است كه خدا را يگانه شمارد و در طاعت او كوتاهى ننمايد.(90)

پرسش‏هاى متن درسى مقطع دبيرستان

لطفاً با توجه به متن درسى مقطع دبيرستان، گزينه‏هاى صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 110) علامت بزنيد.

1 . به عهد چه كسى نمى‏توان اعتماد كرد؟

الف - كسى كه ايمان ندارد.

ب - كسى كه عقل ندارد.

ج - كسى كه دين ندارد.

د - گزينه‏هاى ب و ج.

2 . آفت عقل چيست؟

الف - دروغ.

ب - هواى نفس.

ج - حرص.

د - گناه.

3 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - هر تقليدى، شخصيت‏زدگى است.

ب - در عقل كسى كه دين ندارد، بايد ترديد كرد.

ج - مشورت، يك نوع خودباختگى است.

د - روى آوردن اكثريت مردم به كارى، دليل بر درستى آن است.

4 . ارزش اعمال به چيست؟

الف - رشد ظاهرى.

ب - اخلاص.

ج - بلوغ عقلانى.

د - ايمان.

5 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - صرف وجود عقل، مى‏تواند خوش‏بختى آدمى را تضمين كند.

ب - دين، چراغ عقل را شعله‏ورتر مى‏كند.

ج - عقل، حجّت باطنى است.

د - خرد، هديه خداوند است.

6 . از ديدگاه قرآن، بدترين جنبندگان چه كسانى‏اند؟

الف - كافران.

ب - منافقان.

ج - بى‏خردان.

د - فاسقان.

7 . اين سخن از كيست؟ «انديشيدن، نشانه خردمند است».

الف - امام كاظم (ع).

ب - امام على (ع).

ج - امام رضا (ع).

د - امام صادق (ع).

8 . تصحيح عمل، ناشى از چيست؟

الف - عقل عملى.

ب - عقل نظرى.

ج - عقل ابزارى.

د - گزينه‏هاى الف و ب.

9 . چه چيزى عقل را به فعليت مى‏رساند؟

الف - علم‏آموزى.

ب - تفكر.

ج - تجربه.

د - گزينه‏هاى الف و ب.

10 . كاركرد عقل عملى چيست؟

الف - خداشناسى.

ب - انجام عمل پسنديده.

ج - بازدارندگى از اعمال ناپسند.

د - گزينه‏هاى ب و ج.

11 . قربان‏گاه خرد چيست؟

الف - طمع.

ب - حرص.

ج - هواى نفس.

د - غضب.

12 . برترين عقل چيست؟

الف - خداشناسى.

ب - خودشناسى.

ج - پيامبرشناسى.

د - دين‏شناسى.

13 . آشكار شدن گنجينه عقول بشرى نتيجه چيست؟

الف - تزكيه.

ب - بعثت پيامبران.

ج - ايمان.

د - تجربه‏آموزى.

14 . چرا بسيارى از جن و انس به جهنم مى‏روند؟

الف - زيرا تعقّل نمى‏كنند.

ب - چون ايمان ندارند.

ج - به دليل اين‏كه عمل ندارند.

د - هر سه گزينه.

15 . از ديدگاه اسلام، عبادت اصلى چيست؟

الف - نماز.

ب - روزه.

ج - حج.

د - انديشيدن.

آموزش

پي نوشت ها:

1) راغب اصفهانى، المفردات، ص 578.

2) احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، ج 4، ص 69.

3) الطريحى، مجمع البحرين، ج 2، ص 224 - 223.

4) بحارالانوار، ج 1، ص 116.

5) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 91.

6) همان، ص 442.

7) ر.ك: معجم الفاظ غررالحكم و دررالكلم، ماده عقل.

8) شيخ صدوق، الخصال، ص 633.

9) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 429.

10) همان، ص 472.

11) همان، ج 1، ص 353.

12) همان، ج 4، ص 313.

13) سفينة البحار، ج 2، ص 114.

14) مرتضى مطهرى، بيست گفتار، ص 52.

15) نهج البلاغه، خطبه 36.

16) تحف العقول، ص 44.

17) همان.

18) غررالحكم و دررالكلم، ج 6، ص 262.

19) همان، ص 406.

20) همان، ج 1، ص 342.

21) همان، ج 2، ص 36.

22) همان، ج 3، ص 322.

23) همان، ج 4، ص 211.

24) همان، ج 2، ص 28.

25) الكافى، ج 1، ص 16.

26) نهج البلاغه، خطبه 1.

27) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 108.

28) نورالثقلين، ج 5، ص 382.

29) انفال (8) آيه 22.

30) اعراف (7) آيه 179.

31) ملك (67) آيه 10.

32) تحف العقول، ص 28.

33) غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 61.

34) بحارالانوار، ج 60، ص 299.

35) همان، ج 75، ص 342.

36) اصول كافى، ج 1، ص 12.

37) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 381.

38) بحارالانوار، ج 68، ص 322.

39) اصول كافى، ج 1، ص 16.

40) همان، ص 12.

41) تحف العقول، ترجمه على‏اكبر غفارى، ص 16.

42) همان.

43) غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 110.

44) مجمع البيان، ج 10، ص 487.

45) بحارالانوار، ج 1، ص 82.

46) همان، ص 95.

47) غررالحكم و دررالكلم، ج 5، ص 135.

48) همان، ج 6، ص 432.

49) همان، ج 4، ص 546.

50) همان، ج 1، ص 100.

51) تحف العقول، ترجمه على‏اكبر غفارى، ص 406.

52) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 171.

53) همان، ج 4، ص 294.

54) بحارالانوار، ج 71، ص 326.

55) نهج البلاغه، خطبه 239.

56) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 32.

57) همان، ج 1، ص 144.

58) همان، ص 397.

59) همان، ج 3، ص 407.

60) همان، ص 101.

61) همان، ص 365.

62) زمر (39) آيه 18.

63) مرتضى مطهرى، تعليم و تربيت در اسلام، ص 37.

64) غررالحكم و دررالكلم، ج 2، ص 337.

65) نمل (27) آيه 64 و بقره (2) آيه 111.

66) بقره (2) آيه 242 و 266.

67) غررالحكم و دررالكلم، ج 3، ص 101.

68) نهج البلاغه صبحى صالح، قصار 211.

69) همان، قصار 212.

70) غررالحكم و دررالكلم، ج 4، ص 178.

71) نهج البلاغه صبحى صالح، خطبه 86.

72) همان، خطبه 109.

73) غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 357.

74) نهج البلاغه صبحى صالح، قصار 219.

75) تعليم و تربيت در اسلام، ص 46.

76) زخرف (43) آيه 23.

77) بقره (2) آيه 170.

78) احزاب (33) آيه 67.

79) انعام (6) آيه 116.

80) نهج البلاغه صبحى صالح، قصار 179.

81) همان، خطبه 200.

82) تحف العقول، ترجمه على‏اكبر غفارى، ص 29.

83) همان، ص 56.

84) همان، ص 41.

85) اعلام الدين، ص 333.

86) مستدرك الوسائل، ج 11، ص 210.

87) غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 135.

88) همان، ج 4، ص 507.

89) همان، ج 6، ص 389.

90) بحارالانوار، ج 74، ص 158.